

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نیاشد تن من مباد همه سر به سر تن به کشتن دهیم
بدین بوم ویر زنده یک تن مباد از آن به که کشور به دشمن دهیم

Political Satire

طنز سیاسی

به سلسله نشر مقالات سابق
(مقاله دوم)

دیپلوم انجنیر خلیل الله معروفی
برلین، ۲۶ فبروری ۲۰۰۸

جنگسالاران خاکباز و خاکبازیهای جنگسالارانه طنز جدی

کارتونی در سایت "کابل پرس" توجهم را بخود جلب کرد. کارتونیست ماهر افغان آقای عتیق شاهد، چهار تن از جنگسالاران مشهور را در هیئت اصلی و واقعی ایشان، یعنی در هیئت "شاخدار" - ولی "بی دم" - ترسیم کرده. جنگسالاران چهارگانه که از نوک شاخشان خون هویداست، دو کودک کوچولو و دست پرورده خویش را مشغول "خاکبازی سیاسی" گردانیده و خود به تماشا نشسته اند.



اندر باب کلمه جنگ سالار :

کلمه "جنگ سالار" ترجمه تحت اللفظ لغت ظاهراً جدیدالوضع Warlord انگلیسی و Kriegsherr المانی و معادل های دیگر فرنگی آنست. این لغت را مترجمان ایرانی برای کلمات فرنگی بالا وضع کرده و وارد ادبیات سیاسی و نظامی زبان دری ساخته اند. ویکی پدیا کلمه Warlord را ترجمه باللفظ لغت المانی Kriegsherr میداند، که در معنای "سردار و سالار جنگ" است. ویکی پدیا در تعریف Warlord یا "جنگسالار" چنین آرد :

« "جنگ سالار" به آن سردهسته نظامی و سیاسی اطلاق گردد، که در یک منطقه محدود، قدرت و کنترل را بدست گرفته باشد.»

کلمات "کریگس هیر" Kriegsherr و معادلش "کریگس فیورست" Kriegsfürst (سردار جنگی) المانی معمولاً به صاحب منصبان و افسرانی اطلاق میگردد، که بر علاوه دروس عادی حربی، دروس بلندتر را نیز فراگرفته و ظرفیت بالاتر نظامی را کسب میکردند. چنین صاحب منصبان را در اصطلاح عسکری افغانستان "ارکان حرب" مینامیدند.

بسیار حدس میزنم که "سردار جنگ" یا به اصطلاح امروزه "جنگ سالار" از کلمه یونانی Diadoch - که اصلاً در معنای "خلیفه" و "جانشین" و "قائم مقام" است - برخاسته باشد، بدین شرح : وقتی اسکندر مقدونی در سال ۳۲۳ قبل از میلاد به عمر تقریباً ۳۳ سالگی در بابل دفعتاً پدرود حیات گفت، جنگ و نزاعی بزرگ بین جانشینان وی بر سر زعامت بر قلمرو وسیع وی درگرفت، که سال های متمادی را در بر گرفت.



مجسمه سر اسکندر کبیر (۱)

برای تاریخ افغانستان از همه مهمتر "سلویکوس" است که بعد از جنگ های متوالی خانگی بین جانشینان اسکندر مقدونی یا اسکندر کبیر، زمامداری قسمتی بزرگ از امپراتوری اسکندر را بعهدہ گرفت، که شامل شام و فارس و افغانستان میگردد. از بقایای همین دوره است که بعدها تمدن باعظمت "یونان و باختری" یا Greco - Bactria افغانستان ایجاد میگردد. در تاریخ این سلسله را "سلوکیه" و یا "سلسله سلوکی" یا "سلسله سیلوسی" یاد میکنند.

مرحوم میر غلام محمد غبار در جلد اول تاریخ باشکوه خود، "افغانستان در مسیر تاریخ"، در زمینه چنین آرد :

« سکندر خودش را از طرف پدر منسوب به "هرکولیس" رب النوع قوت، و از طرف مادر منسوب به "آشیل" قهرمان افسانوی یونان میدانست و در کشور مصر عنوان "پرامون - لقب فراعنه" - اختیار کرده بود، در سال ۳۳۰ قبل از میلاد از ایران به افغانستان که فاقد دولت مرکزی بود مارش نمود. سکندر در افغانستان برخلاف امید و انتظارش با مقاومت مسلح مردم کشور مواجه شد و چهار سال در تسخیر افغانستان و سغدیان، با قبول زحمات و جنگهای بسیاری مشغول ماند، تا بالاخره توانست از توس و

هرات ، به قندهار و کابل و باز به بلخ و ماورای جیحون برسد. او بعد از گرفتن نزده هزار سپاه تازه دم از یونان، با صد هزار عسکر ، هندوکش را برای دومین بار عبور کرده و از ولایات شرقی افغانستان به جانب هندوستان - در سال ۳۲۷ ق.م. - کشید. گرچه خود او با بطلموس در شرق افغانستان زخم برداشت و سپاه او در جنگهای دفاعی و قیامهای متعدد مردم افغانستان در طوس و هرات ، در غزنی ، در بلخ و ماوراءالنهر چهار سال خسته شده بودند، معهداً توانستند رود سند را عبور کرده و در کنار جيلم "پوروس" پادشاه پنجاب را مغلوب نمایند. از آن به بعد اسکندر تا دریای "بیاس" پیش رفت ولی دیگر توان سفرهای جنگی از اردوی او سلب شده بود. اینست که اسکندر از راه بلوچستان و ایران به بابل عزیمت کرده و همدرد آنجا به عمر ۳۲ سالگی چشم از جهان پوشید.

قلمرو پهناور مفتوحه سکندر که شامل ممالک متمدنه قدیم از دریای سند تا بحر ادریاتیک، از مصر تا قفقاز بود ، دستخوش سرداران قدرت طلب (همانا "جنگ سالاران" - شرح از معروفی) یونان گردیده و بنام حمایت از افراد خاندان سلطنتی مقدونیه، مدتی به گردن هم افتادند تا بالاخره سه نفر باقی ماندند و آن شاهنشاهی عظیم بین ایشان منقسم گردید. مقدونیه و یونان تحت تصرف انتی گونوس، کشور مصر سهم بطلموس ، شام و ایران هم قسمت سیلوکوس گردید.

افغانستان که بعد از مرگ سکندر در دست والیان چهارگانه (همانا Diadoch های چارگانه - شرح از معروفی) یونانی باقی مانده بود (والی نشین باختر و سغدیان ، والی نشین کابلستان و اطراف آن ، والی نشین هرات و سیستان ، والی نشین قندهار و بلوچستان) ، تحت نفوذ دولت یونانی شام در سال ۳۱۱ ق.م. قرار گرفت. بعد از کمی سیلوکوس شخصاً از راه ایران به افغانستان آمد و در سال ۳۰۵ ق.م. از سند به هند گذشت. تا این وقت تحول سیاسی بزرگی در هندوستان رخ داده بود، دولت مقتدری در هندوستان تحت رهبری چندراگوپتا موریای، برخاست. وی بعد از مرگ سکندر سلطنت مکرده را سقوط داد و متصرفات یونانی را در هم پیچید. او نخستین کسی است که بزرگترین سلطنت تاریخی هند را تشکیل نمود، و متوجه ایالات شرقی افغانستان گردید. این شخص سیلوکوس را مجبور نمود که از سواحل سند برگردد و هم در عوض ۵۰۰ فیل تمام ایالات واقع در جنوب هندوکش را از زمامدار یونانی گرفت. از همین وقت راه دخول دیانت بودائی و مبلغین بودائی در افغانستان باز شد و بعدها نصف کشور را فراگرفت. از آن به بعد اخلاف سیلوکوس شامی کار مهم و تازه در افغانستان انجام ندادند، و بنام از اطاعت والیان یونانی افغانستان قناعت کردند. بالاخره یکی از همین والیان یونانی بود که از منازعات شام و مصر استفاده کرده ، در سال ۲۵۰ ق.م. استقلال افغانستان را اعلام نمود. « (۲)



مجسمه سر سردار جنگی اسکندر، سلویکوس،
که در موزیم "لووغ" پاریس نگهداری میگردد
Seleucus I Nicator
(Louvre, Paris)

فرق بین جنگسالار و سپاهسالار :

"سپاهسالار" را در زبان المانی Feldherr می نامند. کارل فون کلاوزویتس (Carl von Clausewitz) ، تیوری پرداز مشهور المانی در فن حرب ، که آثار گرانبارش اساس عملیات جنگ های مدرن امروزی را تشکیل میدهد ، در مورد Feldherr یا خود "سپهسالار" چنین گوید :

ترجمه از المانی : « نظر به تعریفی که کارل فُن کلاوزوویتس داده ، "سپهسالار" به جنرالی گفته شود که در رأس تمام عملیات حربی و یا "بازی حرب" قرار داشته باشد. »
"سپهسالار" را بعض کسان مترادف "فیلد مارشال" فرنگی دانسته اند.

کاسه لیسان حزب نازی در زمانی که المان نازی به رهبری آدولف هیتلر در جولان بود و بدون جنگ ، ساحاتی از اروپا - سرزمین "سودیت ها" ی چکوسلوواکیا یا Sudetenland و کشور اتریش - را به المان ملحق گردانیده و پولند و ممالک بنلوکس (بلجیم و هالند و لوکسنبورگ) و فرانسه را پس از جنگهای کوتاه مسخر ساخته بود ، "هیتلر" را GröFaZ نامیدند ، یعنی "بزرگترین سپهسالار در تمام ادوار تاریخ. (۳)

ترکیب "سپهسالار" در ادبیات قدیم ما نیز فراوان بکار رفته؛ صرف نظر ازینکه این لقب شاندار عسکری برای کاکاهای مرحوم ظاهر شاه - هر یک سردار شاه محمود خان و سردار شاه ولیخان - به کثرت استعمال میگردد. البته در هنگام نبرد استقلال ، سپهسالار نادر خان و سپهسالاران دیگر و در زمانه های پیشتر از ایشان مثلاً سپهسالار غلام حیدر خان چرخ و غیره نیز مشهور بوده اند.
ابوالفضل بیهقی در کتاب مشهور خود - "تاریخ بیهقی" و یا "تاریخ مسعودی" - نیز کلمه "سپهسالار" را بسیار استعمال میکند. چنانکه در صفحه ۳۶ نوید : « و امیر شهاب الدوله رضی الله عنه چون از دامغان برفت نامه ها فرمود سوی سپهسالار خراسان غازی حاجب و سوی قضات و اعیان و رئیس و عمال که وی آمد و چنان باید که کارها ساخته باشند... » و در صفحه ۳۷ چنین آرد : « و امیر به روستای بیهق رسید در ضمانت و نصرت ، و غازی سپهسالار خراسان بخدمت استقبال رفت با بسیار لشکر و زینتی و اهبتی تمام بساخت... » (تاریخ بیهقی، چاپ داکتر غنی و داکتر فیاض ، انتشارات خاجو، چاپ چهارم ۱۳۷۰)

"خراسان" درینجا در معنای ولایت "خراسان" است که یک قسمت بزرگ آن در "استان خراسان" امروزی ایران قرار دارد. بعضی ها فکر کرده اند که نام این ولایت جدید و مستحدث است، اما چنانکه از کلام ابوالفضل بیهقی در ده قرن پیش از امروز پیداست، این ناحیت جزء بزرگ منطقه ای بود که از قدیم به همین نام یاد میگردد.

فرق بین "سپهسالار" و "جنگسالار" در اینست، که "سپهسالار" در چوکات یک دولت و با انقیاد عام و تام به زمامدار کشور، رهبری سپاه را بعهده دارد، در حالی که "جنگسالار" تشنه قدرت است و میخواهد سرنوشت منطقه ای را در داخل قلمرو یک دولت ، خود رقم زند.
جنگسالاران کنونی افغانستان اما طوری دگر عمل میکنند. ایشان با پشتوانه نظامی و قوای مسلحی که نگهداشته اند، با احراز پست های حساس در دولت دخیل اند. کار اینان ممد دولت نیست، چون هم و غم ایشان فقط معطوف بر این است که خانه دولت را از داخل خراب کنند. "جبهه" باصطلاح "ملی" که با تیبانی با اجانب و دشمنان دور و نزدیک افغانستان ، در ضدیت صریح با دولت قرار دارد، عمدتاً متشکل از جنگسالاران است. وقتی آدم کار اینان را می بیند، به یاد همان ضرب المثل پشتو می افتد که : « دودی زما خوری، تو تو په سلامخانه کوی». اینان خود در دولت شامل اند ، باجگونه معاشات گراف دالری از دولت میستانند، مگر کاری که میکنند همه تخریب دولت و نظم و نسق و ثبات و قوام آنست.

اما در مورد "خاکبازی های جنگسالارانه" :

یک زمانی بیتی را بدین صورت خوانده بودم :

فلک به جنگ فگنده ست تاجداران را خروس بازی این دهر هم تماشا نیست

دهر پادشاهان را که "تاجداران" اند، به جنگ انداخته و خود به تماشای این "مرغ جنگی" فلکی نشسته است.

اما شاخداران جنگ سالار ما کسب دیگری را پیشه کرده اند؛ ایشان مطابق کارتون آقای عتیق شاهد، مصروف "خاکبازی" گردیده اند و مراد از "خاک" همانا "خاک وطن" است. ایشان خاک وطن را به بازی گرفته و هرچه دل و درون ناپاکشان میخواهد در حق این خاک پاک و این سرزمین مظلوم همی فرمایند.
در فن عسکری اصطلاحی بنام "بازی حرب" وجود دارد ، و یکی از وسائل تمثیلی آن "میدان ریگ" است ، که در آن مودل های قوای دوست و دشمن را مقابل هم قرار داده و جنگ را از روی آن مشق و تمرین میکنند. "بازی حرب" گویا مقدمه تمثیلی و تدریسی "مانور های جنگی" شمرده میشود.

حالا می بینیم که جنگ سالاران ما ترتیب ویران کردن شهر و ده و سرک و پل و خانه را به شاگردان دبستانی خود همی آموزند و ساده ترین وسیله تماشای تخریب و تلذذ (لذت بردن) از آن ، همانست که این

چوکره های جنگسالاران **همی کنند**. ایشان شهر و روستا و رسته و بازار و بناء و ساختمان را از ریگ می سازند و باز همه را یکدم ویران می کنند ؛ و جنگسالاران از تماشای چنین صحنه هاست ، که لذتها همی برند و کیفها همی فرمایند.

توضیحات :

۱ - اسکندر کبیر را در یونانی *Aléxandros o Mégas* نامند (به رسم الخط یونانی *Ἀλέξανδρος ὁ Μέγας*).

ترکیب یونانی اسکندر *Ἀλέξανδρος* از دو کلمه *alexō* (یونانی *ἀλέξω*) در معنای "نگهبانی کردن" و *anēr* (یونانی *ἀνὴρ*) در معنای "مرد" اشتقاق شده. پس "الکندر" یا "اسکندر" یعنی "مرد محافظ" یا "نگهبان". اسکندر مقدونی بین ۲۰ تا ۳۰ جولای سال ۳۵۶ پیش از میلاد در شهر "پلا" *Pella* زاده شد و بتاريخ ۱۱/۱۰ جون ۳۲۳ قبل از میلاد در شهر بابل چشم از جهان پوشید. (شرح ها با استفاده از ویکی پدیا)

۲- صفحات ۴۳ و ۴۴ "افغانستان در مسیر تاریخ" ، چاپ "انتشارات جمهوری" ، چاپ ششم ۱۳۷۴ ، تهران

۳ - *GröFaZ* مخفف *Größter Feldherr Aller Zeiten* است یعنی "بزرگترین سپاهسالار تمام ادوار و زمانه ها". وقتی قوای المان نازی ممالک بنلوکس و فرانسه را فتح کردند، فیلد مارشال ویلهلم کایتل [Wilhelm Keitel](#) خطاب به هیتلر چنین گفت :

„Mein Führer, Sie sind der größte Feldherr aller Zeiten.“

(رهبر من : شما بزرگترین سپهسالار تاریخ استید.)
تا زمانی که جنگ عمومی دوم شروع نگردیده بود ، عوام الناس المان و آنان که به اصطلاح پشت ورق را خوانده نمی توانستند، هیتلر را تا سرحد "معبود" میپرستیدند و چه بسا زنان که در هنگام سخنرانی های هیتلر به گریه و زاری افتاده و از هوش همی رفتند. اینان نمیدانستند که در عقب آن "مجسمه غرور" چه هیولای شیطانی نهفته است ، که بزودی زود هم المان و نیز نصف جهان را به خاک و خون میکشاند.